نگاهی به شیوه‌های رهبری امام هادی علیه السلام

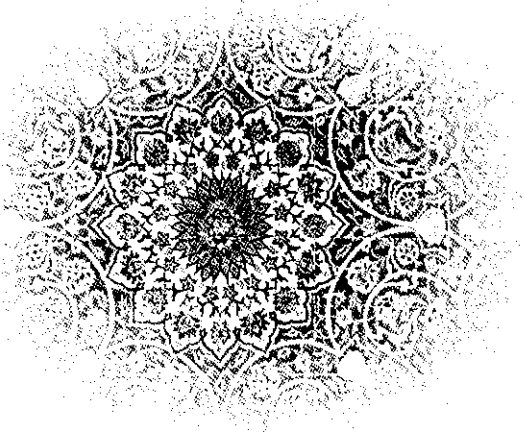

عبد الکریم پاک نیا

طلیعه سخن

امام هادی علیه السلام در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در اطراف مدینه در محلی به نام «صریا»[1] به دنیا آمد. پدرش پیشوای نهم، امام جواد علیه السلام و مادرش بانوی گرامی «سمانه مغربیه» است که زنی با فضیلت، شب‌زنده‌دار و با تقوا بود. آن حضرت در سال ۲۲۰ هـ.ق در ۸ سالگی، پس از شهادت پدر گرامی‌اش به امامت رسید. امام علی النقی علیه السلام در طول ۳۳ سال امامت خویش، با چند تن از خلفای عباسی هم عصر بود؛ که به ترتیب عبارتند از:

۱ ـ معتصم، برادر مأمون (۲۱۷ ـ ۲۲۷)

۲ ـ واثق، پسر معتصم (۲۲۷ ـ ۲۳۲)

۳ ـ متوکل، برادر واثق (۲۳۲ ـ ۲۴۸)

۴ ـ منتصر، پسر متوکل (۶ ماه)

۵ ـ مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸ ـ ۲۵۲)

۶ ـ معتز، پسر دیگر متوکل (۲۵۲ ـ ۲۵۵)

امام هادی علیه السلام در زمان خلیفه آخر و به دست عوامل وی مسموم گردیده و به شهادت رسید و ایشان را در شهر سامرّا و در خانه خود به خاک سپردند.

به مناسبت میلاد آن حضرت به شیوه‌های رهبری ایشان در عصر

---

۱ ـ صریا روستایی است به فاصله سه میل از مدینه که توسط امام کاظم علیه السلام تأسیس شده است.

تاریک ٦ تن از خلفای جائر عباسی نگاهی می‌اندازیم و محورهای مهم اقدامات آن امام همام را در مدت امامت و رهبری امت مورد بررسی قرار داده و با استفاده از منابع تاریخی و شواهد موجود، تصمیمات مدبّرانه و مواضع حکیمانه ایشان را در تنویر افکار شیعیان و در برابر گروه‌های منحرف داخلی بازشناسی می‌کنیم.

روش‌های مبارزاتی امام هادی علیه‌السلام

۱ـ نفوذ در میان دولتمردان

روش‌های حکیمانه و کمالات علمی، معنوی انسانی امام هادی علیه‌السلام سبب شد که آن بزرگوار در میان کارگزاران حکومت و دولتمردان عصر خویش محبوبیت خاصی پیدا کند.

مثلاً هنگامی که هرثمه، آن حضرت را وارد بغداد کرد، اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود به او گفت: تو متوکل را می‌شناسی (که چه قدر فرد خبیث و بدسرشتی است) اگر او را بر قتل این آقا تحریک کنی، امام را خواهد کشت و حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز قیامت خصم تو خواهد بود و او گفت: «سوگند به خدا، جز نیکی از او ندیده‌ام.»[1]

وصیف ترکی یکی از امرای بزرگ ترک در دستگاه خلافت، در سامرا هرثمه را تهدید کرد که اگر مویی از سر او (امام هادی علیه‌السلام) کم شود تو مسؤول خواهی بود.

امام هادی علیه‌السلام نه تنها مورد تکریم برخی از خواص حکومت بود، بلکه بعضی از رجال و کارکنان دربار به آن حضرت ارادتی خالصانه داشتند. غلامان و خادمان دربار، هنگام ورود آن حضرت به پایتخت کشورهای اسلامی سخت در احترام و اعزاز ایشان می‌کوشیدند. تا آنجا که این کار موجب حسد و ناراحتی بعضی از درباریان شده بود.

عوامل نفوذ امام هادی علیه‌السلام در میان دولتمردان

الف) حل مشکلات

متوکل خلیفه خودخواه و مستبد عباسی در اثر دملی که روی بدن او پدید آمده بود، در بستر مرگ افتاده بود. هیچ یک از پزشکان به خود جرأت نمی‌داد تا برای جراحی کاردی تیز به بدن او بزنند. مادرش چاره کار را در آن دید که نذر کند. او نذر کرد که در صورت بهبودی فرزندش، مقدار فراوانی از اموال خویش را به امام هادی علیه‌السلام برساند.

۱ـ انوار البهیه، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.

فتح بن خاقان (وزیر دربار خلافت) به متوکل پیشنهاد کرد که اگر کسی را به نزد امام علیه‌السلام بفرستی و از او راه درمان این بیماری را بخواهی، شاید او دارویی بشناسد که با استفاده از آن، شفا یابی. متوکل گفت: کسی را نزد او بفرستید. پیک متوکل نزد امام رفت و چنین پیغام آورد که: پشکل گوسفندی را که زیر پا مالیده شده با گلاب بخیسانید و بر روی دمل بگذارید که به اذن خدا سودبخش است. برخی از کسانی که در محضر متوکل حاضر بودند، از شنیدن این سخن به خنده افتادند. اما فتح بن خاقان به آن‌ها گفت: چه عیبی دارد که سخن او را نیز تجربه کنیم؟ به خدا سوگند! من امیدوارم به آن چه او گفته خلیفه از این بیماری بهبود یابد. از این رو مقداری پشکل آورده در گلاب خیساندند و بر روی دمل نهادند. سر دمل باز شد و هر چه در آن بود بیرون آمد. مادر متوکل از بهبودی فرزند خویش بسیار خوشحال شد و ده هزار دینار مختوم به مُهر خویش برای آن حضرت فرستاد و متوکل از مرگ نجات یافت.[1]

ب) دانش سرشار

یحیی بن هرثمه می‌گوید: «در یکی از روزهای بهاری که آسمان صاف بود و خورشید می‌درخشید، امام هادی علیه‌السلام با پوشیدن لباس بارانی از خانه بیرون آمد، من و همراهان از کار او تعجب کردیم. چون به میان صحرا رسیدیم، ابری پرباران ظاهر شد و بارانی سخت باریدن گرفت، در آن حال هیچ کس جز امام هادی علیه‌السلام از باران و عواقب آن در امان نماند. آن حضرت به من رو کرده و فرمود: من می‌دانم که تو از آنچه که از من دیدی بسیار تعجب کردی و گمان کردی که من دربارهٔ باران چیزی می‌دانستم که تو نمی‌دانستی، ولی آن گونه نیست که تو گمان کردی (براساس علم امامت نیست)، بلکه من در صحرا زیسته‌ام و بادهای باران‌آور را می‌شناسم. امروز صبح بادی وزید، من بوی باران را از آن استشمام کردم، از این رو برای آن آماده شدم.»[2]

بدین‌وسیله بسیاری از مردم و

۱ـ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۸.
۲ـ انوار البهیه، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

کارگزاران حکومت به سوی دانش بی‌پایان حضرتش راهنمایی شدند. آن حضرت می‌کوشید تا به این وسیله در عصر خفقان خلفای عباسی از موقعیت مثبتی که در جهت مصلحت دعوت الهی برای او فراهم آمده بود بهره‌برداری کند. و این کار البته با حکمت و استقامت و بردباری در راه خدا امکان‌پذیر می‌شد.

ج) رفتار کریمانه

روزی ابوعبدالله محمد بن قاسم بطحائی که از خاندان ابوطالب ولی از پیروان بنی‌عباس بود از آن حضرت نزد متوکل بدگوئی کرد و گفت: در خانه او اموال و سلاح است. متوکل به سعید حاجب دستور داد که شبانه به منزل آن حضرت هجوم برده و تمام اموال و سلاح‌هایی را که در خانهٔ او یافت می‌شود برای وی بیاورد. ابراهیم بن محمد این واقعه را از زبان سعید حاجب چنین نقل می‌کند: شبانه به سرای امام هادی علیه‌السلام رفتم. نردبانی همراه داشتم، به وسیله آن خود را به بالای بام خانه رسانیدم و در تاریکی از پلکان فرود آمدم. نفهمیدم که چگونه به صحن خانه رسیدم که ناگهان آن حضرت مرا از درون خانه صدا کرد و گفت: «*یا سَعیدُ مَکانَکَ حَتّیٰ یَأتوکَ بِشَمعَةٍ*؛ سعید همان جا بمان تا برایت شمع بیاورند!» مدتی نگذشت که برایم شمعی آوردند و من به صحن منزل رفتم. آن حضرت کلاه و ردای پشمین در تن نموده و روی سجاده‌اش که بر حصیری پهن بود، رو به قبله نشسته بود. به من گفت: «این اتاق‌هاست، برو بگرد.» وارد اتاق‌ها شدم و آن‌ها را مورد بازرسی قرار دادم و چیزی در آن‌ها نیافتم. تنها کیسهٔ زری دیدم که به مهر مادر متوکل ممهور بود، و کیسه‌هایی نیز یافتم که از همان مهر داشتند. امام هادی فرمود: «این سجاده!» سجاده را بالا زدم، شمشیری یافتم که غلاف نداشت. من نیز کیسه‌ها و شمشیر را برداشته برای متوکل بردم. چون متوکل به مهر مادرش بر روی کیسه نگریست، کسی را در پی او فرستاد، مادرش نزد او آمد. متوکل درباره آن کیسه‌ها پرسید و مادرش پاسخ داد: من به هنگام بیماری تو نذر کردم که اگر بهبودی یابی، ده هزار دینار برای حضرت هادی ببرم و این دینارها همان است. چنان که می‌بینی امام حتی

کیسه‌ها را باز هم نکرده است!!

متوکل کیسهٔ آخر را گشود، در آن چهارصد دینار بود. آن گاه دستور داد که کیسه‌ها را پیش کیسه‌های دیگر ببرند و با دینارهایی که در آن‌ها بود به علاوه شمشیر به امام هادی علیه‌السلام بازگردانند.

وی می‌گوید: من کیسه‌ها را به همراه شمشیر دوباره بازگرداندم، از او خجالت می‌کشیدم، از این رو به او گفتم: سرورم! بر من گران بود بدون اجازه شما وارد خانه شما شوم، امّا چه کنم که مأمور بودم. امام فرمود: ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛[1] «آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست که بازگشت‌شان به کجا خواهد بود.»[2]

رفتار متوکل با آن حضرت به ظاهر محترمانه بود، ولی پیوسته او را تحت نظر داشت و شکوه و جلال اجتماعی آن حضرت را برنمی‌تابید.

گاهی به حبس و توقیف و جست وجوی منزل آن حضرت فرمان می‌داد و با انواع دسیسه‌ها سعی می‌کرد از شکوه آن حضرت در میان مردم بکاهد. مثلاً هنگامی که متوکل آن حضرت را بر خلاف میلش از مدینه به سامرا آورد، اول تصمیم گرفت که از قدر و منزلت آن حضرت در نزد مردم بکاهد، از این رو ابتدا خود را به آن حضرت نشان نداد بلکه دستور داد امام را پیش از آن که نزد وی ببرند مدتی در «خانُ الصَعالیک» که محل تجمع گدایان و مستمندان بود جای دهند. یکی از پیروان امام هادی علیه‌السلام به نام صالح بن سعید، در همان مکان محقّر به محضر آن حضرت رسیده و گفت: «فدایت شوم! اینان خواسته‌اند نور تو را خاموش سازند و جلال و عظمت تو را در میان مردم بشکنند و برای همین در این جای ناپسند شما را فرود آورده‌اند.» امام هادی علیه‌السلام با نیروی اعجاز خویش توجه صالح بن سعید را به نقطه‌ای جلب نمود و با دست مبارک خویش محلی را نشان داد. وقتی صالح به آن جا نگاه کرد، باغ‌های سرسبز و قصرهای زیبایی را مشاهده نمود که از دیدن آن همه مناظر حیرت‌انگیز، چشم‌هایش خیره شده و تعجب نمود.

۱ـ الشعرا/ ۲۲۷.

۲ـ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

امام هادی علیه‌السلام در این هنگام به وی فرمود: «*حَیثُ کُنّا فَهٰذا لَنا یا ابْنَ سَعید لَسْنا فی خانِ الصَّعالیک*؛[1] ای پسر سعید، هر جا که باشیم این برای ما مهیّا است، ما در سرای گدایان و بیچارگان نیستیم.»

به این ترتیب توطئه‌های متوکل یکی پس از دیگری با شکست مواجه می‌شد و هر روز که بر زندگی حضرت هادی علیه‌السلام می‌گذشت، ابعاد وجودی و چهره الهی و سیمای ملکوتی آن گرامی، در میان مردم و حتی دولتمردان حکومتی تجلّی بیشتری پیدا می‌کرد. بدین جهت خشم و کینه متوکل نسبت به آن حضرت افزایش می‌یافت، تا جایی که وجود امام علیه‌السلام برای او غیر قابل تحمل گردید و تصمیم گرفت آن حضرت را به قتل برساند.[2]

۲ـ پاسخ به پرسش‌های علمی

یکی دیگر از شیوه‌های امام هادی علیه‌السلام در رهبری جامعه اسلامی پاسخ به پرسش‌های علمی و شرعی بود که به دو مورد اشاره می‌کنیم:

الف) در عصر متوکل، فردی مسیحی با زنی مسلمان زنا کرد، آن گاه اسلام آورده و شهادتین بر زبان جاری نمود. او را دستگیر کرده و نزد متوکل عباسی آوردند. از میان دانشمندان حاضر، یحیی بن اکثم مهم‌ترین دانشمند عصر، در مورد این عمل چنین حکم نمود: مسلمان شدن او پلیدی کفر و عمل غیر شرعی او را از بین می‌برد و حدّ شرعی بر او جاری نمی‌شود. عده‌ای از فقها گفتند: باید بر او سه بار حدّ جاری شود. برخی دیگر از فقها نظراتی دیگر اظهار داشتند. متوکل در مورد این مسأله متحیر شده و ناچار حقیقت حکم را از امام هادی علیه‌السلام جویا شد. آن حضرت با رؤیت صورت مسأله فرمود: «*یُضْرَبُ حَتّٰی یَمُوتَ*؛ آن قدر باید شلاق زده شود تا بمیرد.» یحیی بن اکثم و سایر فقهای عصر اعتراض کرده و گفتند: یا امیر! چنین حکمی در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود ندارد، از او مدرک این فتوا را بخواه. هنگامی که متوکل از امام علی النقی علیه‌السلام مدرک خواست، حضرت با اشاره به آیاتی از سوره غافر برای او چنین نوشت: «*بسم الله الرحمن الرحیم، ﴿فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ وَکَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرِکِینَ فَلَمْ یَکُ*

۱ـ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.
۲ـ همان، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

یَنْفَعُهُمْ إیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْ بَأْسَنا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ فی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ»؛[1] «هنگامی که عذاب شدید ما را دیدند گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم کافر شدیم. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت. این سنت خداوند است که همواره در میان بندگانش اجرا شده و آن جا کافران زیان‌کار شدند.»

متوکل پاسخ امام هادی علیه‌السلام را پسندیده و دستور داد آن قدر به آن مرد مسیحی فاسق شلاق بزنند تا بمیرد.[2]

ب) ابوعبدالله زیادی می‌گوید: هنگامی که متوکل مسموم شد، نذر کرد که اگر خداوند او را عافیت بخشد، مال زیادی صدقه دهد و از قضا سلامت خود را بازیافت و در مورد مقدار نذر خویش از فقهای عصر استفسار نمود، آنان در مصداق و مقدار «مال کثیر» اختلاف نمودند. حسن که حاجب متوکل بود به وی گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر من پاسخ صحیح این مشکل را برای شما بیاورم، مرا در نزد شما چه پاداشی خواهد بود؟ متوکل گفت: اگر جواب صحیح را بیاوری ده هزار درهم پاداش می‌گیری و گرنه صد تازیانه بر تو خواهم زد. حسن گفت: می‌پذیرم. آن گاه نزد امام هادی علیه‌السلام رفت و از او دربارهٔ مقدار مال کثیر سؤال نمود. امام به او پاسخ داد: «یَتَصَدَّقُ بِثَمانینَ دِرْهَماً؛ هشتاد درهم صدقه دهد». متوکل پرسید: به چه دلیل؟ حسن دوباره نزد امام رفته و از او علّت حکم را جویا شد. امام هادی علیه‌السلام فرمود: «چون خدای تعالی به پیامبرش فرمود: لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ فی مَواطِنَ کَثیرَةٍ؛[3] خداوند شما را در جاهای بسیار یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید.) و شمار مواطنی که خداوند، پیامبرش را یاری داده به هشتاد می‌رسد.»

حسن با شنیدن این جواب به نزد متوکل آمد و او را از پاسخ امام آگاه ساخت، متوکل نیز از این دلیل قرآنی خوشحال شده و ده هزار درهم به وی عطا نمود.[4]

۳ـ سازماندهی مبارزات سرّی

یکی از شیوه‌های رهبری امام هادی علیه‌السلام، مدیریت مبارزات مخفیانه

۱ـ غافر/ ۸۴ و ۸۵.
۲ـ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۴۱.
۳ـ توبه/ ۲۵.
۴ـ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

با حکومت استبدادی و طاغوتی عصر بود. آن حضرت این کار را از راه‌های مختلفی انجام می‌داد:

الف) محمد بن داود قمی و محمد طلحی نقل می‌کنند: اموالی از قم و مناطق اطراف آن که شامل وجوهات شرعی، نذورات، هدایا و جواهرات بود، برای امام هادی علیه‌السلام حمل می‌کردیم. در راه پیک امام رسید و به ما خبر داد که باز گردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آن چه را نزدمان بود هم چنان نگه داشتیم. تا آن که پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بار کنیم و آن‌ها را بدون ساربان به سوی آن حضرت روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کرده و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام علیه‌السلام رسیدیم فرمود: «به اموالی که فرستاده‌اید بنگرید!» دیدیم در خانه امام اموال به همان حال محفوظ است.[1]

ب) محمد بن شرف می‌گوید: «همراه امام هادی علیه‌السلام در مدینه راه می‌رفتم. امام علیه‌السلام فرمود: آیا تو پسر «شرف» هستی؟ عرض کردم: آری. آن گاه خواستم از حضرت پرسشی کنم. امام علیه‌السلام از من پیشی گرفت و فرمود: *«نَحْنُ عَلىٰ قارِعَةِ الطَّرِيقِ وَلَيْسَ هٰذا مَوْضِعُ الْمَسْأَلَةِ*؛ ما در حال عبور از شاهراه هستیم و این محل برای طرح سؤال مناسب نیست.»[2]

در موارد متعددی شبیه همین موارد آن حضرت فعالیت‌هایش را استتار کرده و دور از چشم عاملان حکومت انجام می‌داد.

۴ـ مبارزه با اندیشه‌های انحرافی برخورد با غُلاة (تندروها):

در عصر امام هادی علیه‌السلام عده‌ای از «غلاة» در مورد معصومین علیهم‌السلام افراط می‌کردند و آن بزرگواران را تا حدّ مقام خداوندی بالا می‌بردند و گروهی را با این افکار باطل به گمراهی کشانیده بودند. پیشوای دهم با گفتار حکیمانه، رفتار مدبرانه و نامه‌های روشنگرانه خود مرز افراط و تفریط را مشخص می‌نمود. آن حضرت دوستداران واقعی اهل بیت علیهم‌السلام را از انحراف و تمایل به سوی اندیشه‌های نادرست و

۱ـ همان، ج ۵۰، ص ۱۸۵.

۲ـ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۷۶.

آراء باطل بر حذر می‌داشت. افرادی مانند: علی بن حسکه قمی، قاسم یقطینی، حسن بن محمد بابای قمی، محمد بن نصیر و فارس بن حاتم قزوینی و ... از جمله این کج‌اندیشان منحرف بودند. امام هادی علیه‌السلام با شیوه‌های مختلف با این افراد برخورد می‌نمود:

الف) گفتارها و نامه‌ها: در مورد عقاید باطل و انحرافی این گروه یکی از یاران امام هادی علیه‌السلام به آن حضرت نامه نوشته و اعتقادات علی بن حسکه را شرح داد خلاصه نامه چنین است: «فدایت گردم ای آقا و سرور من! علی بن حسکه معتقد است تو ولیّ او و همان خدای قدیم هستی، و خود را پیامبری می‌داند که از جانب شما مأموریت یافته مردم را به سوی شما دعوت کند.» آن حضرت پاسخ می‌دهد: «ابن حسکه دروغ گفته است. من او را در شمار دوستان خود نمی‌دانم ... به خدا سوگند، خداوند محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیامبران پیش از او را جز به آیین یکتاپرستی و نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده است. محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها به خدای یکتای بی‌شریک دعوت کرده است و ما جانشینان او نیز، بندگان خداییم و به او شرک نمی‌ورزیم. در صورت اطاعت از خدا مورد رحمت او قرار گرفته و چنانچه از فرمانش سرپیچی کنیم، عقوبت و عذاب خواهیم شد. ما حجتی بر خداوند نداریم و خداوند بر ما و تمام مخلوقاتش حجت دارد. من از کسی که این سخنان را به زبان آورده بیزاری جسته، به خدا پناه می‌برم ـ خدا آنان را لعنت کند ـ شما نیز از آنان دوری کنید و آنان را در تنگنا قرار داده و تکذیبشان کنید. و اگر به یکی از این افراد دسترسی پیدا کردید سرش را با سنگ بشکنید.»[1]

ب) اقدامات عملی: فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی در ابتدا از یاران نزدیک امام هادی علیه‌السلام و نماینده آن حضرت بود. اما بعدها از خط دین و امامت خارج شده و با اظهار عقاید کفرآمیز مردم را به سوی انحراف از حق و بدعت در دین دعوت می‌کرد. او که در میان مردم نماینده امام هادی علیه‌السلام شناخته شده بود، اموال و وجوهات شرعیه را از مردم گرفته و برخلاف مصالح دین و خواسته امام هادی علیه‌السلام در آن تصرف می‌کرد. یکی از علل لغزش و سقوط وی دنیاپرستی و علاقمندی

---

۱ ـ همان، ج ۲۵، ص ۳۱۷؛ رجال کشی، ص ۵۱۸.

به جاه و مال دنیوی بود که او را از جادّه مستقیم حقیقت و امامت دور کرده و به سوی باطل کشانید. فارس بن حاتم در پیمودن راه باطل و ایجاد فتنه و تفرقه در میان شیعیان آن چنان افراط نمود که حکم ارتداد و کفر وی از طرف امام علی النقی علیه‌السلام صادر گردید. متن حکم آن حضرت چنین بود: «*هٰذا فارِس ـ لَعَنَهُ اللّٰه ـ يَعْمَلُ مِنْ قِبَلي فَتّاناً داعِياً اِلَى الْبِدْعَةِ، وَ دَمُهُ هَدَرٌ لِكُلِّ مَنْ قَتَلَهُ، فَمَنْ هٰذَا الَّذي يُريحُني مِنْهُ يَقْتُلُهُ وَ اَنَا ضامِنٌ لَهُ عَلَى اللّٰهِ الجَنَّةَ*؛[1] فارس ـ که خدا او را لعنت کند ـ خود را نمایندهٔ من می‌داند در حالی که او مردی آشوبگر و فتنه‌ساز است و مردم را به سوی بدعت می‌خواند، قتل او واجب است و هر کس او را بکشد و مرا از شر او راحت نماید، بهشت را برایش ضمانت می‌کنم.» مدتی گذشت و چون کسی اقدام به قتل وی ننمود، حضرت هادی علیه‌السلام یکی از شیعیان شجاع، متدیّن و مورد اعتماد خویش را به نام جنید مأمور اجرای حکم نمود و او در فرصتی مناسب، دستور امام علیه‌السلام را به اجرا درآورد.[2]

مبارزه با صوفیه

محمد بن ابی خطّاب می‌گوید: به همراه جمعی از یاران امام هادی علیه‌السلام در مسجدالنبی در محضر آن حضرت نشسته بودیم، ناگاه جماعتی از صوفیان وارد مسجد شدند و به گرد هم حلقه زده و به ذکر «لا اله الا الله» مشغول گردیدند. امام هادی علیه‌السلام به ما رو کرده و فرمودند: «*لاتَلْتَفِتُوا اِلىٰ هٰؤُلاءِ الْخَدّاعينَ، فَاِنَّهُمْ خُلَفاءُ الشَّياطينَ وَ مُخَرِّبُوا قَواعِدِ الدّينِ يَتَزَهَّدُونَ لِراحَةِ الْاَجْسامِ وَ يَتَهَجَّدُونَ لِتَغْبيدِ الْاَنْعامِ*؛ به این دغل‌بازان ریاکار توجه نکنید، آن‌ها هم پیمانان با شیطان‌ها و ویرانگران بنیادهای دین هستند، آن‌ها برای آسایش جسم پارسایی نشان می‌دهند و شب‌زنده‌داری آن‌ها برای به چنگ آوردن غذاهای چرب و شیرین است ...» و سپس فرمود: *فَمَنْ ذَهَبَ اِلىٰ زِيارَةِ اَحَدٍ مِنْهُمْ حَيّاً وَ مَيِّتاً فَكَاَنَّما ذَهَبَ اِلىٰ زِيارَةِ الشَّيْطانِ وَ عَبَدَةِ الْاَوْثانِ* ...؛ کسی که به دیدار زنده و مرده آن‌ها برود، گویی به دیدار شیطان و بت‌پرستان رفته است ...».

در این هنگام که سخن امام هادی علیه‌السلام به این جا رسید، یکی از شیعیان گفت: «گرچه به امامت و حقوق شما معتقد و معترف باشد؟» امام هادی علیه‌السلام خشمگین به او نگریسته و فرمود: «این تصورات نادرست را رها کن؛ کسی که امامت ما را پذیرفته، برخلاف روش و رضایت ما گام برنمی‌دارد، آیا نمی‌دانی که آن‌ها

---

۱ ـ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۵۹.

۲ ـ همان، ۲۶۰؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۵.

پست‌ترین گروه صوفیان هستند؟» سپس فرمود: «وَالصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخالِفِينا، وَطَرِيقَتُهُمْ مُغايِرَةٌ لِطَرِيقَتِنا، وَإِنْ هُمْ إِلّا نَصارىٰ وَ مَجُوسُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ أُولٰئِكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي إِطْفاءِ نُورِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ؛ همه صوفیان از مخالفان ما هستند و برنامه و روش آن‌ها با برنامه و روش ما مغایرت دارد، آن‌ها مطمئناً نصاریٰ و مجوس این امت هستند، آن‌ها کسانی هستند که در خاموش نمودن نور خدا سعی می‌کنند، خداوند نور خود را کامل می‌کند، گرچه کافران نپسندند.»[1]

امام هادی و واقفیه

یکی از گروه‌های منحرف که در مقابل امامان معصوم علیهم‌السلام ایستاده و موجب مزاحمت‌ها شدند، گروهک واقفیه بودند، آن‌ها معتقد بودند که امام کاظم علیه‌السلام زنده است و آخرین امام و مهدی موعود است. امام هادی علیه‌السلام در برابر آن‌ها موضع قاطعی اتخاذ کرده و با آنان مقابله نمود. روزی یکی از شیعیان نامه‌ای به امام نوشته و در ضمن آن پرسید: فدایت شوم، این افراد را می‌شناسید، آیا در قنوت نماز آن‌ها را لعن و نفرین بکنیم؟ امام هادی علیه‌السلام نوشت: «نَعَمْ، أَقْنُتْ عَلَيْهِمْ فِي صَلاٰتِكَ؛ آری در قنوت نماز آن‌ها را نفرین کن.»[2]

۵ـ احیای فرهنگ غدیر و امامت

یکی دیگر از روش‌هایی که در سیرهٔ امام هادی علیه‌السلام مورد توجه بوده نشر معارف ائمه و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام در آن عصر ظلمانی می‌باشد. هنگامی که معتصم خلیفه عباسی حضرت هادی علیه‌السلام را در روز غدیر احضار نمود، آن حضرت در آن موقعیت حساس به زیارت جدّ بزرگوارش امام علی علیه‌السلام شتافته و با نوای ملکوتی و عبارات دلنشین خویش، فضائل و مناقب حضرت علی علیه‌السلام را بار دیگر در خاطره‌ها زنده کرد. محتوای این زیارت درباره فرهنگ غدیر و زندگی ارزشمند و باشکوه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است و محورهای مهمّی در زیارت غدیر مورد توجه و تأکید امام هادی علیه‌السلام قرار گرفته است.

فضائل امام علی علیه‌السلام در قرآن از جمله آیات ولایت، شراء، بلاغ، جهاد و سایر آیاتی که در مورد امام علی علیه‌السلام نازل گردیده، در این زیارت مورد اشاره قرار گرفته است: از همه مهم‌تر اشاره به واقعه تاریخی غدیر است که محور زیارت غدیر در کلام امام هادی علیه‌السلام است. در فرازی از این زیارت امام هادی علیه‌السلام خطاب به جدّ

۱ـ سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۸ و طبع جدید، ج ۵، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۲ـ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۰۳؛ رجال کشی، ص ۳۹۱.

بزرگوار خویش می‌فرماید:

«اَشْهَدُ یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ اَنَّ الشّاکَّ فیکَ مٰا آمَنَ بِالرَّسُولِ الْاَمینِ وَاَنَّ الْعادِلَ بِکَ غَیْرَکَ عٰائِدٌ عَنِ الدّینِ الْقَویمِ الَّذی ارْتَضٰاهُ لَنٰا رَبُّ الْعالَمینَ وَ اَکْمَلَهُ بِوِلایَتِکَ یَوْمَ الْغَدیرِ وَ اَشْهَدُ اَنَّکَ الْمَغْنیُّ بِقَوْلِ الْعَزیزِ الرَّحیمِ وَاَنَّ هٰذٰا صِرٰاطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوا السُّبُلَ؛[1] ای امیر مؤمنان! شهادت می‌دهم هر کس در مورد تو تردید داشته باشد، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که امین خداوند است ایمان نیاورده و کسی که از ولایت تو به سوی غیر تو عدول کند از دین استوار خداوند ـ که پروردگار جهانیان برای ما برگزیده و در روز غدیر با ولایت تو آن را کامل نموده ـ برگشته است و گواهی می‌دهم که معنی این آیه تو هستی که فرمود: این راه مستقیم من است، از او پیروی کرده و راه‌های دیگر را پیروی نکنید.»

زیارت جامعه یا منشور امامت

امام هادی علیه السلام علاوه بر زیارت غدیر، برای تبیین جایگاه امامت و مشخص شدن منزلت پیشوایان معصوم علیهم السلام یکی از آثار ماندگار خویش را به نام زیارت «جامعه کبیره» که یک دوره امام‌شناسی جامع و کامل می‌باشد، به شیفتگان معارف اهل بیت علیهم السلام عرضه نموده است. به گفته علامه مجلسی، این زیارت از نظر سند صحیح‌ترین و از جهت محتوی فراگیرترین زیارت‌ها نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد و در مقایسه با دیگر زیارت‌ها از فصاحت لفظ و بلاغت معنی و شأن و منزلت والایی برخوردار است.[2]

۶ـ بهره گیری از موقعیت‌ها

هنگامی که بدخواهان در نزد متوکل، از امام هادی علیه السلام سعایت و بدگویی کرده و گفتند: در منزل او سلاح و نوشته‌ها و اشیای دیگری است که از طرف شیعیان به وی رسیده و او قصد قیام بر ضد دولت تو را دارد، متوکل گروهی را به منزل آن حضرت فرستاد، آنان شبانه به خانه امام علیه السلام هجوم بردند، ولی چیزی به دست نیاوردند، آن‌ها دیدند که حضرت تنها در اطاقی دربسته نشسته و در حالی که جامهٔ پشمین بر تن دارد و بر زمین خاکی روی شن و ماسه نشسته، به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است. امام را با همان حال دستگیر کرده و نزد متوکل بردند و به او گزارش دادند که در خانه‌اش چیزی نیافتیم و او را رو به قبله دیدیم که قرآن می‌خواند.

۱ـ هدیة الزائرین، ص ۱۷۶.

۲ـ همان، ج ۹۹، ص ۱۴۴.

متوکل چون امام را دید، از عظمت و هیبت امام بی‌اختیار ایشان را احترام نموده و در کنار خود نشانید و با کمال گستاخی جام شرابی را که در دست داشت به امام علیه‌السلام تعارف نمود. امام سوگند یاد کرده و فرمود: «گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار!» متوکل حضرت را معاف نمود و گفت: شعری بخوان! حضرت فرمود: «من شعر کم می‌خوانم». متوکل گفت: «باید بخوانی!» امام هادی علیه‌السلام آن گاه که اصرار وی را دید اشعاری را قرائت نمود که تمام اهل مجلس متأثر شده و به گریه افتادند و بزم شراب و عیش به سوگ و عزا تبدیل شده و آنان جام‌های شراب را بر زمین کوبیدند. اشعار امام چنین بود:

بَاتُوا عَلیٰ قُلَلِ الْاَجْبَالِ تَحْرِسُهُمْ
غُلْبُ الرِّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعْهُمُ الْقُلَلُ
وَاسْتَنْزِلُوا بَعْدَ عِزٍّ عَنْ مَعَاقِلِهِمْ
وَاُسْكِنُوا حُفَراً يَا بِئْسَ مَا نَزَلُوا
نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ
اَيْنَ الْاَسَاوِرُ وَ التِّيجَانُ وَالْحُلَلُ
اَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنَعَّمَةً
مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْاَسْتَارُ وَالْكِلَلُ
فَاَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَائَلَهُمْ
تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ يَقْتَتِلُ
قَدْ طَالَ مَا اَكَلُوا دَهْراً وَمَا شَرِبُوا
وَاَصْبَحُوا بَعْدَ طُولِ الْاَكْلِ قَدْ اُكِلُوا؛[1]

«[گردنکشان مغرور و پادشاهان مقتدر] بر قلّه کوهسارها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند، ولی قلّه‌ها نتوانستند آنان را از خطر مرگ برهانند.

آنان پس از مدت‌ها عزت از جایگاه‌های امن به زیر کشیده شدند و در گودال‌ها جایشان دادند. چه منزل و آرامگاه ناپسندی!

پس از آن که به خاک سپرده شدند، فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دست بندها، تاج‌ها و لباس‌های گران قیمت و فاخر؟

کجاست آن چهره‌های در ناز و نعمت پرورش یافته که به احترامشان پرده‌ها می‌آویختند؟ گور به جای آنان پاسخ داد: اکنون کرم‌ها بر سر خوردن آن چهره‌ها با هم می‌ستیزند! آنان مدت درازی در دنیا خوردند و آشامیدند؛ ولی بعد از خوردن طولانی، خود خورده شدند!»

۱ـ همان، ج ۵۰، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.